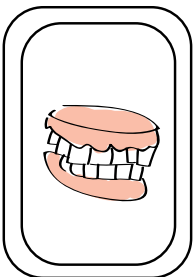


منشور اخلاق حرفه‌ای روزنامه‌نگاری در روزنامه www.smtnews.ir/about.html	
صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی و مطبوعاتی «منبع»	
مدیرمسئول: عاطفه خسروی	
سازمان آگهی‌ها: ۸۸۱۰۵۲۸۸ - ۰۹۱۹۱۲۵۱۴۰۶	
ایمیل آگهی‌ها: ads.smtnews@gmail.com	
تلفن: ۸۲۱۹۰ (داخلی-۱۰۸)	
توزیع و سازمان شهرستان‌ها: ۸۸۱۰۵۲۸۸	
تهران، خیابان قائم مقام فراهانی - کوچه آزادگان شماره ۴۶ - کدپستی ۱۵۸۶۷۳۳۸۱۱	
روابط عمومی: pr@smtnews.ir	
چاپخانه: صمیم	
www.smtnews.ir telegram.me/smtnews tozi.smtnews@gmail.com	info@smtnews.ir instagram.com/smtnews http://eitaa.com/smtnews
https://ble.ir/smtnews	
عضو انجمن مدیران روزنامه‌های غیردولتی	
عضو انجمن مدیران رسانه	
عضو تعاونی مطبوعات	



طرح: حسین علیزاده

بدون شرح

«خورشید» در لنز دوربین

بابک بهاری:

۳ طلوع و غروب و یک واقعه نجومی (خسوف)، ۳ موردش هر روز در برابر چشمانمان رخ می‌دهد که گاه شده آن را با دوستی، خویشی و عزیزی یا به‌تنهایی تجربه کرده‌ایم و خسوف است که هر از چندگاه و گاهی نسل‌ها باید بگذرد و شاهدش نخواهیم بود. اینک از نگاه دیگری با این همیشه‌آشنا، آشنایی را تازه می‌کنیم و آن غریبه دور را آشنا می‌شویم.

عکاس: شیدا جان‌پور

عکس: رنگی، کادر افقی، مجسمه پارک ساحلی مرجان جزیره کیش به وقت طلوع آفتاب.

مردی فلوت‌نواز (نمادی از منطقه) به پیشواز خورشید آمده که همین نکته مهم به کادربندی و زمان‌سنجی هنرمند گره می‌خورد تا با شانی به‌موقع چنین مفهومی را در ذهن مخاطب جرعه زند؛ درست به‌وقت طلوع و برآمدن آفتاب بر فراز دریا. نقش صدا نخست از دهانه ساز و سپس از دل امواج به‌گوش شنیده می‌شود. رابطه قطری به‌صورت خط مورب بین ساز و نقطه درخشان آفتاب آن هم در نقاط غیرطلایی عکس از نکات ارزشمند اثر و نتیجه قاب‌بندی قابل‌تاملی می‌باشد که به انجام رسیده است.

نقش دایره‌ای که مجسمه نوازنده در آن نشسته و همترازیش با دایره آفتاب به‌دلیل رنگ طلایی‌اش باتوجه به رنگ آبی زمینه اتفاق افتاده است. خط مرزی دریا و افق مثلثی کوچکی را تشکیل داده که علاوه بر پر کردن بخش خالی اشکال هندسی سه‌گانه را نیز تکمیل و بحث عمق و ژرفا این امر مهم را هم در عکس به اجرا رسانده است. آسمان باز و بیکران و اصواتی که نور را فرا می‌خوانند و نوری که در بیکرانگی بر چشم آدمی نرم گذر می‌کند تا بر جان نشینند و خاطر را روشنی

عکس دوم

عکاس: فرهاد بیشه‌سری

عکس: رنگی، کادر افقی، خورشید در حال غروب در پشت ساختمان‌ها.

نزدیکی شکلی ابرهای جلوی خورشید و ساختمان‌ها و تضاد رنگی خورشید و ساختمان‌ها و زمینه سراسری تصویر و دایره نارنجی رنگی که بزرگ‌ترین نقطه و مهم‌ترین بخش شکلی هندسی تصویر را رقم می‌زند. باتوجه به قرارگیری منبع نور (خورشید) سنگینی وزن اثر در سمت چپ تصویر از نگاه بیننده قرار گرفته است، اما خط‌های (سیم‌های برق) امتدادیافته در بخش یک‌سوم میانه افقی نگاه را به سمت‌های خلوت نیز می‌کشاند. جایگزینی ساختمان‌ها به‌جای کوه‌ها و تپه‌ها به‌عنوان محلی برای غروب و طلوع اشارتی به نقش انسان و ساخته‌هایش در طبیعت دارد. شهرها و سازه‌ها و نقش انسان و دخالت اجتناب‌ناپذیرش در طبیعت که متأسفانه در بیشتر موارد ویرانگر بوده را نمی‌توان از خاطر برد. اثر فوق هرچند درگیر ثبت زیبایی و پایان روز و آغاز شب بوده، اما یک بی‌پایانی را نیز رقم زده است. پرندگانی نقطه‌گون که خلاف مسیر آفتاب حرکت می‌کنند، همانند ارایه سرخی که به لانه‌اش بر می‌گردد، آنان نیز به لانه برمی‌گردند. تیرگی جلوی صحنه و تقابلهش با روشنی بخش‌های میانی و انتهایی و ایجاد پرسپکتیو و خصلت‌بخشی ژرفا به تصویر که پیامدش امر احساس را پررنگ می‌کند، شده است. روایت نور و تاریکی نکته مرکزی و بنیادی اثر و عامل حرکت درونی و پیگیری مخاطب که بخشی از تجربه هر روزه اوست، می‌گردد، هرچند این رفت و برگشت‌ها چرخشی همانند دایره دواری است که در آن می‌چرخیم و بی‌شباهت به همان خورشید سرخ در سپهر آسمانیم که تجربه روشنایی و تاریکی را به نرخ عمر گذران می‌کنیم. حال به‌همراه کارکتر اثر بگرد تا بگردیم.

عکس سوم

عکاس: مجتبی دری

عکس: افقی، رنگی، طلوع خورشید از پشت کوه و پرنده‌ای مونتاژ شده در شعاع نوری‌اش.

حضور پرنده به‌صورت سیلونت (ضد نور) در برابر نخستین اشعه‌های برآمده خورشید در هنگام طلوع آن هم وقتی که خود منبع نور همچون گوی کوچکی در شیب دره و تازه پلک به جهان گشوده امر چشمگیر صحنه می‌باشد. بخش‌بندی نور و تاریکی در صحنه همچون نورپردازی کنترل‌شده‌ای می‌ماند که کارگردان صحنه را برای ورود شخصیت اصلی آماده ساخته و نخستین آنان نیز آفتاب و سپس پرنده می‌باشد که قرار است با حضورشان جهان را مزین کنند. شات و زمان‌بندی دقیق برای ثبت چنین موقعیت فراری از نکات ارزشمندی است که اشاره به آن لازم است،

عکس چهارم

عکاس: جواد پورسعید

عکس: رنگی، افقی، بازتاب نمایش تلسکوبی ماه خونین پدیده قرن بر پرده در برابر تماشاگران.

عکس فوق ترکیبی از واقعه‌ای کمیاب قرن (خسوف ماه خونین) یا همان سایه و جو زمین بر ماه با حضور انسان در صحنه از موارد جالب اثر که باتوجه به نحوه حضور انسان توهمی را دامن می‌زند که گویا عکس آدم‌ها و ماه در لحظه تماشای ماه در محل ثبت شده است. همترازی نسبی سررها که تداعی خط رأس کوه را تداعی می‌کند و اندازه و رنگ زمینه و سوزه (ماه خونین) و جای‌گیری‌اش در دروسوم بالای تصویر از موارد فنی و قابل‌اعتنای عکس است که نشانه شناخت هنرمند از کارکرد نقش فرم برای انتقال موضوع و مفهوم موردنظرش است.

اندازه و رنگ غیرمتعارف ماه در صحنه هدایت مدیرانه عکاس برای توجه به سوزه و در عین حال ثبتی خلاقانه و غیرنرمال است که مخاطب را هم متوجه سوزه می‌گرداند و هم به خوانش اثر وامی‌دارد، آن هم با هر خوانشی که هر کسی از ظن خود با آن یار خواهد شد، اما از نگره اصلی عکاس خلاصی نخواهد داشت. این واقعه در تاریخ بشری همانند سایر وقایع نجومی دیگر شامل گذر زمان خواهد شد، با این تفاوت که نقش هنر و نگاه هنرمندانه به این واقعه با ثبت چنین تصاویری جاودانه خواهد شد و نقشی که از نگاه هنرمند ناشی می‌شود و در این مسیر تاریخی همراهان خواهد بود و به آیندگان نیز منتقل خواهد شد. در اینکه عکاس چه می‌خواهد بگوید و ظن ما چه باشد، هر سری را سودایی است مهم، نقش غریبی ز ماه است که نقش می‌بندد در ذهن و خیال ما.

سخن پایانی

چهار نگاه که چشم و ذهن را فرا می‌خوانند تا ترانه هر روزشان را با صدایی تازه و ماندگار گوش سپارند، باشد که به‌خاطر سپریم و از یاد نبریم چنین ترانه خوش‌نقش‌ونگاری را.

نگاهی بر کنسرت نمایش «خون نگار»



کنسرت نمایش خون نگار که نوشته مهدی رحمانیان و کارگردانی مهیار علیزاده است با در هم تنیدن موسیقی، آواز، تصویر، رامنشگری، داستان‌سرایی به سبک درام و تاریخ سرگذشت نخستین شاعر زن فارسی‌گوی رابعه بلخی را بازآفرینی می‌کند؛ زنی که در میان خروش نابرابری و داوری‌های همیشه مردسالارانه از دیرباز، عشق و بلاهای ناگوار، شعر و سخن خوش‌گوار در کنار سیاست و قدرت از دالان فساد گذشته دیوانی از خود؛ همراه داستان زندگی‌اش در دل‌های روشنگر به‌جای گذاشته.

قصه‌گوی شهر زن کولی و دایه رابعه هست پوشیده در تن‌پوشی بلند و رنگین، شلوار که از منجوق و سکه برق برق می‌زند و سربندی پولک‌دوزی‌شده نماد شادی و شور و دورداشت چشم بد یا پاپوش‌های ساده تا به نرمی و سبکی در سراسر صحنه جابه‌جا شود.

او با لهجه‌ای گویی از دل تاریخ و سنت برآمده در گورستانی برای رابعه از مادرش می‌گوید و از پدری که به‌تازگی در گذشته. رابعه باید شتابان به کاخ بازگردد و تاج را بر سر برادرش بگذارد. پخش مه در صحنه ژرفای چندگانه‌ای به حس تماشاگر و پرسمان زیبایی‌شناسی و فضاسازی صحنه می‌بخشد، گاه کسی به درون می‌آید و گاه شخصیتی می‌رود، اگرچه گاه صدای مه‌پاش سبب کم شدن تمرکز تماشاگر شده و چند ثانیه‌ای طول می‌کشد تا دوباره جان پرده در ذهنش بنشیند. طراحی نور و گفتار در هر پرده متفاوت از دیگری است، جایی رو در رو با نوری پرشدد و زرد، جایی رو به تماشاگر با نور موضعی، اثر این‌گونه می‌گوید کجا را ببینید، چه غوغایی در سن برپاست یا باید چه حسی داشته باشید. ترس، خمودگی، خودخوری و عذاب وجدان، نگرانی، شیرینی انتقام یا پوچی پس از آن. رابعه اشراقی و درباری دلباخته بکتاش می‌شود که زیردست برادرش هم در خزانه دارایی‌ها را با هوش و درایتی شفاف و زلال نگهداری، حسابرسی و مدیریت می‌کند؛ هم در میدان رزم به پیکار می‌رود؛ شعر می‌سراید و به باد شبخیز می‌سپارد. برادر از دهان رودکی شعر عاشقانه و نام خواهرش را می‌شنود و به پاسداشت پاکی خاندانش، لکه ننگی چون رابعه را در حمام کودکی‌اش رگ می‌زند، سپس درهای آنجا را گُل می‌گیرد! بکتاش خود را از تاریکی جهان می‌رهاند و با کشتن او به سیاهی درون خویش کوچ می‌کند. نخستین شهید عشق در ادب فارسی. چه داستان آشنا و تکرارشونده‌ای.

در مانیتورینگ اصلی می‌بینم که گروه تولید به گفت‌وگو نشسته‌اند؛ این کابوس و ترس چرا هنوز ادامه دارد؟ چرا عادی‌سازی و ساده‌انگاری می‌شود؟ چرا هیچ شکنی در ساختارهای زن‌ستیز کنترل‌گرای آموزشی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی رخ نمی‌دهد؟ چرا توانایی‌ها، نگرش، جهان‌بینی، شخصیت و احساس زن در جایگاه انسانی‌اش به رسمیت شناخته نمی‌شود؟ آن هم امروز، در روزگاری که سال‌هاست جهان از مدرنیسم هم رد شده است.

خون دل خویش خورد هر که نیابد دوا

خون جگر خوردن است عشق به جان مبتلا

خون نگار هنروانه می‌کوشد درست، ظریف و بادقت نمادهای آزادی، دلاوری و احساس را از حافظه جمعی زن تاریخ ایران با بهترین بهره‌گیری از امکانات تالار؛ سن متحرک، دکور، هنر خوشنویسی، دانش معماری، موشن‌گرافی، طراحی نور، صحنه، لباس، گریم و گرافیک بیرون بکشد و بار دیگر به جامعه و لایه‌هایش بازگرداند. زبانی است که در اوج بی‌زبانی آهسته آهسته از ناگزیری آزاداندیشی سخن به‌میان می‌آورد. اینکه کوچک‌ترین کارها و پندارها در بی‌صدایی زنگ‌ها را بهیم خواهند زد و دنگ‌دنگشان هر روز جان‌های بیشتری را از خلسه کوتاه‌نگری و تعصب بیدار خواهد کرد. شعرها روی برگ‌های کتاب‌های مدرسه و قصه دوباره باز خواهند گشت و مانند رودکی، عطار، جامی و نظامی از سخن انسانی عاطفی عرفانی با احترام یاد خواهند کرد. عرفانی که در ریتم کند بازخوانی داستان و زبان بدن و حرکت کند و گاه ناگهانی بازیگرها همزمان زیست می‌شود؛ زیستی که در ناخودآگاه جمعی این سرزمین پهناور ریشه دوانده و بسیار آشنا و روح‌نواز است. امید که با برداشتن چنین گام‌هایی، جنبشی در هنر نمایش با سوبه شناخت هویت، تاریخ، ادب و اسطوره به راه بیفتد.

آنکه مرا عشق بیاموخت، دل از من بریود

و آنکه مرا سوخت، همان سوخت مرا چون عود

مهتاب خطیر